



فقه و زبان فارسی



پیرزاده، نگار و مدرّس ویراستاری

وقتی از پیچیده نویسی می‌گوییم، باید دو نکته را درنظر گرفت: نخست اینکه آیا این پیچیدگی به موضوع آن نوشته برمی‌گردد یا به نویسنده. طبیعی است که وقتی برخی نوشته‌ها مانند متن‌های فلسفی‌رامی خوانیم، به دلیل پیچیدگی محتوا، با زبانی پیچیده هم روبه‌رو می‌شویم. تا اینجا ی ما چرا چندان عجیب نیست، و این زبان نوش جان اه‌لش باشد. اما کافی است کسی که کمتر در این زمینه‌ها مطالعه دارد به برخی از این کتاب‌ها نگاهی بیندازد تا سخت‌نویسی و دشوارفهمی و فراوانی اصطلاحات عجیب و غریب آن سوهان

روحش شود و جان‌ش را بیازارد.

حال برمی‌گردیم به یک اصل کلی: مگر قرار نیست زبان ابزار مفاهیم و گفت‌وگو باشد؟ مگر زبان یکی از مؤلفه‌های مهم فرهنگ هر جامعه برای تبادل اندیشه‌های مختلف نیست و مگر قرار نیست دانش‌هایی مانند فقه ـ که در این یادداشت مورد بحث ماست ـ کاریست اجتماعی هم داشته باشد و باید‌ها و باید‌های شرعی را به زبانی ساده برای مردم بازگوید؟ آیا روان و ساده بودن مطالب در عین علمی و متقن بودن آن‌ها وظیفه نویسنده یک متن فقهی و گوینده آن نیست؟ آیا متون فقهی و رساله‌های عملیه از ویژگی سادگی زبان برخوردارند؟ آیا یک پرسشگر عادی مسائل شرعی می‌تواند به سادگی و روانی پاسخ خود را از زبان یک روحانی بشنود، بدون اینکه با واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی و فقهی روبه‌رو شود؟ سخن بر سر این نیست که برابری صد درصد فارسی جایگزین شود، منظور این است که واژه‌ها واژه‌هایی قابل فهم برای عموم باشد و درک اجتماعی آن ساده باشد. اگر بخوایم نمونه‌ای مثال بزنم، اینکه بی‌گمان از بین سه واژه «دلیل‌ها»، «دلایل» و «آدله» واژه «آدله» نمی‌تواند در روابط اجتماعی زبان کاریست عمومی داشته باشد و باید صرفاً برای مخاطب خاص به کار رود. کم از این واژه‌ها و البته مهم‌تر، اصطلاحات تخصصی نداریم که هنگام مواجهه با عموم باید از به کار بردن آن‌ها پرهیز کرد.

ناگفته نماند که بسیاری از متون فقهی فارسی هم ـ که فقط مخاطب خاص و متخصص دارد ـ به دلیل تکیه بر منابع اولیه دینی، که عربی است، با انبوهی از واژه‌های عربی همراه است که با فارسی معیار فاصله دارد ـ و نیز خاطرنشان کنم که در حوزه علوم و به ویژه علوم دینی ـ به خصوص هرچه به گذشته‌تر برمی‌گردیم ـ زبان عربی زبان غالب جهان اسلام بوده است. ازاین‌رو، گاه علما و نویسندگان آثارشان را ابتدا به زبان عربی می‌نوشتند (اکنون نیز این شیوه کمابیش وجود دارد)، سپس این متون به فارسی ترجمه می‌شد. ضمن اینکه برای طلاب و دانش‌آموختگان حوزه‌های دینی تسلسل به زبان عربی یک ضرورت است، به ویژه که متون پایه‌ای فقهی بزرگانی چون شیخ توسی، علامه حلی، آخوند خراسانی و شیخ انصاری به زبان عربی بوده و این موضوعات در نگارش ترجمه‌ها به فارسی و حتی نوشتن متون فارسی بی‌تأثیر نبوده و نیست. بنابراین، ما در این متون با فارسی نویسی و واژه‌های فارسی کمتری روبه‌رویم. برای نمونه، به این متن فارسی استناد می‌کنم:

«عموم فقها، برپایه حجیت ظواهر الفاظ، فتاوی‌ا مکتوب فقیه، به ویژه رساله عملیه او، را همانند فتواهای شفاهی وی حجت و موجب اثبات تکلیف دینی برشمرده و شرط این حجت را مصون بودن رساله از جعل و غلط و تحریف دانسته‌اند. مقلد می‌بایست به انطباق فتاوی‌ا موجود در رساله با فتواهای مرجع خود اطمینان داشته باشد. این اطمینان با ملاحظه و تدقیق مرجع دینی یا افراد موردوثوق او در رساله و تأیید آن از جانب مرجع تقلید حاصل می‌شود.»

البته، چنانچه نهضتی صورت پذیرد که در کنار فراگیری زبان عربی، که نیاز طلاب است، در نوشتن و ترجمه این متون فقهی به فارسی ـ حتی اگر مخاطب آن‌ها طلبه‌ها و روحانیان هستند ـ توجه بیشتری به ویژگی فارسی نویسی شود، برای پاسداری از زبان فارسی کاری درخور و ستودنی خواهد بود.

شاید به واسطه همین دغدغه‌ها بود که نخستین فرهنگ فقه شیعی و نخستین تجربه فقه پی‌زوهان شیعه در زمینه فرهنگ نویسی توسط جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم زیرنظر مرحوم آیت‌ا... سیدمحمود هاشمی‌شاهرودی تدوین و تنظیم شد. فرهنگی شامل بیش از شش هزار اصطلاحات و عناوین کاربردی فقهی.

تفاوتی که «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام» با فرهنگ‌های پیش از خود مانند «مصلحات الفقه» (آیت‌ا... علی مشکینی) و «الموسوعة الفقھیة الشّیعیّة» (محمدعلی انصاری) دارد نگارش فارسی آن است و اینکه در آن کوشش شده است معادل یایی فارسی برای اصطلاحات و عناوین فقهی صورت گیرد. با نگاهی اجمالی که به این فرهنگ داشتیم، مشاهده کردم که علاوه بر بسامد بیشتر واژه‌های فارسی در این فرهنگ، سادگی برپایه ساختار و دستور زبان فارسی و جمله‌های کوتاه و روان در آن کاملاً آشکار است.

این کوشش‌ها البته پیشینه هم دارد و، به دلیل نثر پیچیده رساله‌ها، روان‌سازی مدنظر قرار گرفته بود. ازاین‌رو، نخستین بار شیخ بهایی (درگذشته ۱۰۳۱ هجری قمری) رساله‌ای با عنوان «جامع عباسی» به فارسی ساده تألیف کرد که اقدامی برای فهم بهتر مردم بود. زبان آسان و نثر بی‌تکلف آن زمینه ساز نگارش متون فقهی فارسی به شمار می‌رود.

کتاب «نخبة» هم از مشهورترین رساله‌های عملیه است که به سبب داشتن نثر روان فارسی مشهور است. آیت‌ا... سیدابوالحسن اصفهانی (وفات ۱۳۶۵ هجری قمری) هم رساله‌ای به زبان فارسی به نام «ذخيرة الصالحين» منتشر کرد. رساله عملیه «جامع الفروع» آیت‌ا... بروجردی هم (با ویراستاری علی اصغر فقیهی)، افزون بر کوتاه‌نویسی، نثری روان، به روز و قابل فهم برای همه دارد. در پایان این نوشته بد نیست به این نکته اشاره کنم که، درحالی‌که برای به کار بردن اصطلاح «ویراستاری» در این حوزه مردد بودم، تیتیر مقاله «ویراستاری رساله‌های عملیه امروزی» از ابوالفضل طریقه دار (در مقاله‌ای که در «شبکه اجتهاد» قابل مشاهده است) برایم خوشایند و جذاب بود که این چنین آغاز می‌شود، «حدود ۲۵ سال پیش ازبیت مرحوم آیت‌ا... بهجت از من خواستند قسمتی از رساله عملیه آن عالم ربانی را ویرایش کنم. قبلاً برای فهم احکام روزمره خود به رساله رجوع می‌کردم. ولی هیچ‌گاه به نثر و نگارش و جمله بندی‌های آن توجه نداشتم.»

منابع

«رساله عملیه» در «دانشنامه جهان اسلام»، نوشته فریده سعیدی.

[مدخل]

«شبکه اجتهاد». [وبسایت]

«فرهنگ فقه شیعی (مقدمه)»، زیرنظر سیدمحمود هاشمی شاهرودی. [کتاب]

«مروری بر رساله‌های عملیه (۲)»، نوشته عباس یزدانی. [مقاله]

شماره

شماره ۴
۲۱ آذر ۱۴۰۳
۱۳۹۹ خرداد
۲۲۹ شماره



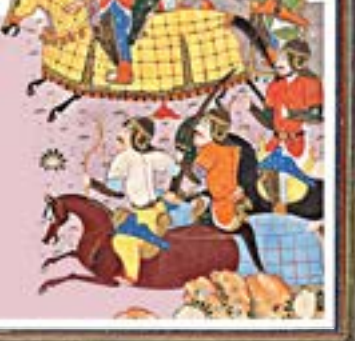
فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

❖ به جانش بر^{۱۱۱} از^{۱۲} مهر گریان بُدی
ز بیم جدایش بریان^{۱۳} بُدی
❖ برآمد^{۱۴} بر این کار یک روزگار
فرزنده شد دولتِ شهریار

❖ به گیتی نبودش کسی دشمن^{۱۵}
مگر در نهان ریفن آهرمنا^{۱۶}
❖ به رشک اندر^{۱۷} آهرمن بُدیسگال^{۱۸}
همی رای زد^{۱۹} تا بیاگند^{۲۰} ایال^{۲۱}

❖ یکی بچه بودش جو گرگ سترگ
دلاور شده با سپاهی بزرگ



۱- در قدیم، گاه، دوبار حرف اضافه می‌آورده‌اند، یک بار پیش از کلمه یا عبارت و یک بار پس از آن. «به جانش بر»، مجموعاً، یعنی «بر جان او»، ۲- از: به دلیل. ۳- بریان: سوخته، در تب و تاب. ۴- برآمد: سپری شد. ۵- افزودن الف به پایان کلمه با مقاصد گوناگونی انجام می‌شود، از جمله به قصد بزرگ‌داشت و ـدر شعر موزونـ پرکردن وزن. ۶- ریفن آهرمنا: اهریمن ریمن (قریب کار). ۷- بنگرید به پانوشـت نخست. ۸- بُدیسگال: بداندیش. ۹- همی رای زد: اندیشید و چاره جویی کرد. ۱۰- بیاگند: انباشت. ۱۱- اهریمن بداندیش، که به کیومرث رشک می‌برد، چندان اندیشید و چاره جویی کرد که د بالید و گردن کشید.

درباره «خونه‌ای که توش قد کشیدیم»، یک کتاب خوش‌رنگ ولعاب برای کودکان

محفل گرم خانوادگی

محبوبه عظیم‌زاده

مرور
کتاب

«خونه‌ای که توش قد کشیدیم» یک قصه است که در دل خود هزار قصه دیگر دارد. هزار قصه‌ای که آقا و خانم سوانتاک، به همراه دوازده بچه، سال‌هایی که توی آن خانه کنار مزرعه زندگی می‌کردند، ساختند و خلقشان کردند. خانه‌ای بالای یک تپه، تنویک جاده، کنار یک رودخانه پرپیچ و خم و پر جوش و خروش. خانه‌ای که دوازده بچه یکی یکی توی آن به دنیا آمدند، قد کشیدند و بزرگ شدند، و یکی ستاره شناس شد، یکی راننده کامیون، یکی پرستار و …، بچه‌هایی که هر سال، برای اینکه ببینند قددر بلندتر شده‌اند، پدرومادر قدشان را روی یکی از دیوارهای خانه علامت می‌زدند. دیوارهایی که بچه‌ها روش نقاشی می‌کشیدند و پدرومادر دعوایشان می‌کردند. اما بعد آغوششان را برای پناه دادن به آن‌ها باز می‌کردند. پدرومادری که حرف‌های مهم را توی اتاقی که پیانو داشت به بچه‌ها می‌گفتند. بچه‌هایی که توی اتاقشان غرق قصه‌ها و کتاب‌ها می‌شدند. گاهی باهم حرف‌های یواشکی می‌زدند و گاهی برای چیدن میز غذا به پدرومادرشان کمک می‌کردند.

«خونه‌ای که توش قد کشیدیم، شاید قصه خودمان باشد و خانه‌های قدیمی‌مان که حیاط داشت و درخت و گل و باغچه، که می‌شد از روی زمینش آسمان را تماشا کرد و می‌شد توبش دوید و می‌شد توی باغچه هایش دانه کاشت و منتظر جوانه زدنش ماند. «خونه‌ای که توش قد کشیدیم» یک قصه واقعی است. نه از آن قصه‌های واقعی که وقتی می‌خوانیش‌شان آدم‌ها و شخصیت‌هایشان واقعی می‌شوند و جان می‌گیرند؛ واقعی است چون سوفی بلکال واقعاً توی خانه آقا و خانم سوانتاک و توی مزرعه‌شان و توی اتاق دوازده بچه قدم زده و بعد آن را نوشته است.

● ماجرای خانم و آقای سوانتاک و دوازده بچه سوفی بلکال تصویرگر کتاب‌های کودک است و نویسنده و عاشق اشیای قدیمی و فرسوده و تعمیرشده. او عاشق این چیزهاست، چون معتقد است ردی از دست‌ها و قلب‌ها و ذهن‌ها بر آن‌ها باقی مانده. او باور دارد که شیئی ازاین قبیل حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، اگرچه جورایی باشد که بارها رفو شده، با عروسکی چینی که یک بازوی چوبی دست‌ساز دارد، همین عشق و علاقه باعث شد سوفی یک مزرعه را که خانه‌ای ویرانه در دلش داشت خریداری کند و قدم به قدم به داخل آن بگذارد و از زندگی خانواده سوانتاک سر دربیارد. او از برگ‌های خشکیده، در قابلمه، کفشی یا چرمی چغرا، ارگ پر نقش و نگار، اتاق نشیمن با پوسته‌های گردوی رویش، صفحه‌های تاخورده‌نت‌های چند آهنگ عاشقانه، روزنامه‌هایی که قیمت شیر رویشان نوشته شده، تقویمی که بر دیوار آویخته، از هیچ چیز نمی‌گذرد و خیلی زود متوجه می‌شود که باید دست به‌کار شود؛ «همان جاودر همان زمان، به این باور رسیدیم که باید این خانه روستایی را گرمی بدارم، گرچه بنبندش

داشت از هم جدا می‌شد و تعمیرشدنی نبود، گرچه در آن روستا خانه‌هایی ازاین دست کم نبودند (چون، دراین دنیای درحال‌تغییر دامدارهاییکی یکی گاوهایشان را می‌فروختند و از جنگ بقا دست می‌کشیدند)، گرچه چند ماه بعد قرار بود ماشین حفاری بیاید و ـبا سروصدای بسیارـ گردن درازش را درازتر و ارواره‌های بازش را بازت‌ر کند و تیرک‌های خانه را به نیش بکشد، دیوارهارا پس‌بزند، ارگ اتاق نشیمن را خردو خاکشیر کند و همه‌خانه را سه متر زیر زمین دفن کند، اما، تا آن زمان برسد، باید داستان‌های خانه را جمع می‌کردم.»

سوفی، از یک لباس عروس، چند پیراهن زنانه دست‌دوز، انبوهی از کاغذدیواری‌های به هم چسبیده، و صفحه‌های کپک‌زده کتاب‌های مدرسه نکته‌هایی درباره فرزندان خانواده سوانتاک می‌فهمد و، در ادامه مسیر، بسیاری از نوادگان این خانواده را ملاقات می‌کند، و آن‌ها هم، باروبی‌گشاده و دستی‌باز، خاطرات و آلبوم‌ها و داستان‌هایشان را در اختیار او می‌گذارند. او حتی با بخشی از کشاورزان محلی سخن می‌گوید و در تحقیق و تفحص هایش، به نخستین ساکنان این محله (بخشی از نیویورک) هم می‌رسد.

● نویسندگی و تصویرگری در کنار هم اما آنچه این کتاب را به یک کتاب درخشان تبدیل

کرده است فقط ماجرای آن نیست که با یک زبان ساده برای کودکان نوشته شده؛ تصویرگری‌های بلکال ـکه باهم مبتنی بر واقعیت‌های همین خانه است و محفل گرم و جذاب و دوست‌داشتنی همین خانواده را عیان می‌کندـ روح بزرگ و سیالی به کلماتش بخشیده است که حتی می‌شود گفت جلوتر از کلمه‌هایش حرکت می‌کند. تصویرگری‌های او آسمانی است و رؤیایی و سرشار از احوال خوب، که هم به خانواده سوانتاک جانی دوباره بخشیده و هم، با توریق کتاب و دیدن رنگ ولعاب آمیخته در آن، در جان مخاطب نفوذ می‌کند.

سوفی بلکال یک نویسنده و طراح استرالیایی است که در قامت یک نویسنده و یک تصویرگر آثار جذاب بسیاری دارد. به جز «خونه‌ای که توش قد کشیدیم»، «سلام و خداحافظ فانوس



درباره رمان «تربیت احساسات»، از مهم‌ترین آثار گوستاو فلوبر

تاریخچه یک نسل سرخورده

که در ادبیات این دوران شاید در هیچ کتابی به خوبی «تربیت احساسات» با زتاب نیافته باشد. این بی‌نظمی البته بسیار قانونمند فقط در اختارت‌فنی کتاب و نگرش فلسفی شکاک، علمی و ـبه قول خود فلوبرـ کلینیکی واقعیت دوران نهفته نیست، بلکه حتی در چگونگی زیست و کاروبار آدم‌های رمان و محرکه‌های درونی و اجتماعی‌شان، و همچنین حال و هوای زمانه هم آشکار است.^[۱]

برهمین‌اساس و درهمین زمینه است که قهرمانان فلوبر در این رمان را از نخستین نمونه‌های «ضدقهرمان» در ادبیات معاصر، و کتاب او را سرچشمه رمان «نو» و «مدرن» دانسته‌اند. اثری که، به‌گفته تئودور دوبائوئیل، کاری می‌کند شاهکار که «همه‌رمان‌های امروزی از آن زاده شده است».^[۲]

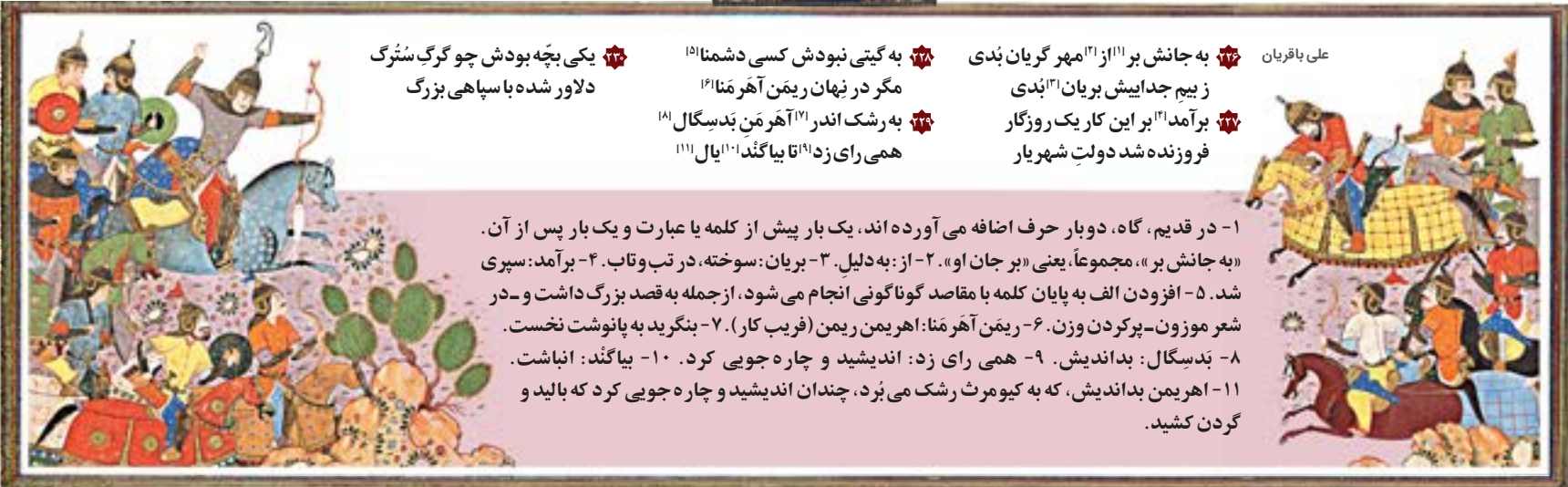
منابع

۱. [۲۰۲۰]، «گوستاو فلوبر»، نوشته لنارد جی. دیویس، ترجمه مینو مشیری، نشر نشانه.

۲. [۲۰۲۰] مقدمه مهدی سحابی بر ترجمه اش از «تربیت احساسات»، نشر مرکز.



گوهر شاهوار ۴۶



سوفی بلکال درحال تصویرگری برای آثار خود